

تازگی، «نگارخانه» اثر میزبان دوره چهارم «مچاله‌ها»، نقاشی‌های جدید محمد حمزه شده‌است. مچاله‌ها از نگاه حمزه یک‌دهه قدمت دارند و امروز بخته‌تر از همیشه از ورطه تکنیک عبور کرده و از ورای فرم‌های جالب‌توجه، معناهای نو می‌آفرینند. هشت‌تابلو بزرگ او از چهره‌های باشکوه رنسانسی، روایتی از زیبایی‌های زندگی در عین گذران زمان است؛ عمری که به‌شتاب می‌گذرد و کسی را یارای توقف آن نیست اما چروک‌ها و ترک‌هایی که بر جای می‌گذارد، به‌شرط حذف ارزش‌ها و اصالت‌ها نشانهٔ حیات دوباره و پرازندگی است؛ دوره‌چهارم مچاله‌ها در ستایش چنین چروک‌هایی است.

ک از شکل‌گیری «مچاله‌ها» بگویند، ایده اولیه‌اش از کجا آمد؟

به‌نظر من نقاش، ایده‌پرداز نیست. نقاش صاحب نگاه است. نگاه با یک نفر بزرگ می‌شود، زندگی می‌کند، خصوصیت فردی را کاملاً دربر می‌گیرد و آنجاست که فرد با آن نگاه درونی‌شده اثر می‌آفریند؛ حالا این هنرمند، فیلم می‌سازد یا نقاشی می‌کند یا هرکار دیگر هنری. به نظرم، ایده وقتی شکل می‌گیرد که بگوئیم با توجه به شرایط حال حاضر این ایده مناسب است، اما یک نقاش معمولاً این‌کار را نمی‌کند، بلکه نقاش با نگاه به دنیا و با توجه به نگاهش کار را شروع می‌کند. «مچاله‌ها» هم در واقع یک نگاه است. اینطور نبود که یک روز فکر کنم و ببینم که اگر کارهایم را مچاله کنم، بهتر می‌شود. همان‌طور که روی دیوار گالری اثر هم نوشتم، از یک‌تصاف استفاده کردم. یک‌روز اتفاق خیلی ساده‌ای افتاد، من با نقاشی‌ام دعوایم شد، درست مثل یک‌نویسنده یا یک‌روزنامه‌نگار که با نوشته‌اش دعوا می‌کند؛ منتها نویسنده متش را در سطل آشغال می‌اندازد اما من کارم یک‌پرتره بزرگ بود، انداختم وسط اتاق و آن را مچاله کردم. از این فکر خوشم آمد و همین فکر «مچاله‌ها» از حدود ۱۰سال پیش شکل گرفت. نخستین دوره مچاله‌ها با ۱۴پرتره از خودم و هفت‌کله مچاله‌شده در گالری اعتماد به نمایش در آمد و دوره اخیرتر در نگارخانه اثر.

ک همان‌طور که گفتید، مچاله‌های دوره نخست، سلف پرتره‌های مچاله خودتان بودند. آیا این یک‌نگاه انتقادی به خودتان است؟

انتقاد نمی‌کردم، متنی در آن نمایشگاه نوشته بودم که ما آدم‌هایی با زخم‌هایی در دلمان هستیم و فکر می‌کنیم فقط خودمان زخم داریم و بقیه مردم ندارند، البته که دارند منتها ما اولین‌کاری که در زمان سختی و ناراحتی می‌کنیم، این است که نخست به خودمان آسیب می‌رسانیم مثلاً موایلیمان را به زمین می‌کوبیم، با لگد به در و دیوار می‌کوبیم تا حدی که پانمان می‌شکنند یا با مشت روی میز می‌زنیم تا جایی که تا چندروز دستمان درد می‌کند و چون این‌کارها در مورد خودمان است، کسی نمی‌گوید چرا این‌کار را کردی. بنابراین این حق را به خودمان می‌دهیم که خودمان را خوب له کنیم. من در دوره اول مچاله‌ها خودم را مچاله کردم چون



روایت محمد حمزه از نقاشی‌های جدیدش

درستایش «مچاله‌ها»

آرتزو جعفریان

اگر هرکس دیگری را مچاله می‌کردم، شاید سوءتعبیر پیش می‌آمد که مگر اینها آدم‌های بدی هستند یا مثلاً آیا من با آنها دعوا دارم؟ ولی اکنون پس از حدود ۹سال بر این تکنیک اشراق پیدا کردم و الان می‌توانم زیبایی‌های رنسانس را بدون اینکه به کسی بر بخورم، مچاله کنم. حتی می‌توانم مدعی این شوم که اینها زیبایی عصر حاضرند.

مچاله‌های دو و سه چه خصوصیتی داشتند؟

در مچاله‌های‌دو آدم‌های دوروبرم را به تصویر کشیدم، آنها برجسته بودند و در زمینه‌های بسیار رتال با یک‌فاصله پنج‌سانتیمتری نقاشی شده بودند. مچاله‌های‌سه هم در نگارخانه اثر به نمایش درآمد، آنها مچاله‌تر از کارهای امروزم بودند.

ک مچاله‌های‌سه بیشتر پرتره بزرگ افراد بودند بدون در نظرگرفتن لباس و زیورآلات ...ولی در این دوره تمام جزئیات ظاهری دوره رنسانس قابل مشاهده است. این به‌علت نمایش شکوه و جلال رنسانس است یا وفاداری نقاش به آثار رنسانس را نشان می‌دهد؟

به‌رحال شکی نیست که ظاهر افراد آن زمان زیبا و لباس هم جزئی مهم از کاراکتر این‌آدم‌ها بود. برای من آدم‌ها مهم هستند، این آدم‌ها صرفاً دوچشم و یک‌دماغ نیستند؛ آن روزگاران، لباس جزئی از نقاشی آن دوره بود. وقتی من تصویر دوستم را نقاشی می‌کنم، به حتم او یک‌تی‌شرت و شلوار معمولی به تن دارد که این برای نقاشی‌کردن، جذاب نیست. در این زمان من تنها صورت

محمد طباطبایی از نمایشگاه جدیدش می‌گوید

نقاشی‌های دراماتیک با طعم جنگ‌های خاورمیانه

حمیده پازوکی



اجرا می‌شد و به‌صورت غیرمستقیم تأثیرش را بر نقاشی من گذاشت. به‌علاوه من فکر می‌کنم هنرمند نقاشی که طراحی را کنار بگذارد، نقاشی او صددرصد لطمه خواهد خورد.

ک اما مجموعه‌ای که همه شما را با آن می‌شناسند، «لباس‌ها بدون ما» بود.

بله، این مجموعه را پس از «Kids» کار کردم. اولین اثری که از این مجموعه کار کردم فردی با لباس راه‌راه است. آن کار کاملاً سرودست داشت و کامل بود و مدت‌زمان زیادی طول کشید تا تمام شود. پس از مدتی به این فکر کردم که بودن و نبودن این سرودست به‌جز آنکه ذهن او را درگیر کند، چه کمکی به دریافت مخاطب می‌کند؟ از سوی دیگر احساس می‌کردم ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که همه به‌شدت ظاهربین شده‌اند و به شکل افراطی همه به‌ظاهر توجه می‌کنند. در چنین دنیایی، فلسفه وجود انسان و فردیت او کاملاً فراموش شده است. افراد مجبورند با آنچه به‌عنوان مد آن‌ها می‌شود، همراهی کنند وگرنه به‌انزوا خواهند رفت؛ همه اینها باعث شد احساس کنم وجود این دست‌وسر زیاده‌گویی است. از طرف دیگر جلوه‌های بصری هم برای من جالب‌توجه بود، دوست داشتم خود مخاطب، آن تصاویر ذهنی‌ای که خودش دوست دارد را در این لباس‌ها قرار دهد. این باعث می‌شود ذهن مخاطب سیال‌تر بوده و شکلی از کار وجودی در نقاشی نیز به وجود آید. مانند آن شکلی که در مجسمه‌سازی نیز وجود دارد و افراد می‌توانند در آنها دخل و تصرف کنند. این فضا در این مجموعه ادامه پیدا کرد تا اینکه حیوانات نیز وارد کارهای من شدند.

ک به‌نظر می‌رسد اینجا نقطه‌ای است که مجموعه بعدی شما شکل گرفت ...

بله، این موضوع، رنسانسی در کار من به وجود آورد. کم‌کم سگ‌ها وارد کارهایم شدند و مجموعه «Dog motion» شکل گرفت. همیشه زندگی انسان همراه با حیوانات بوده است و حتی جزو نخستین چیزهایی بوده‌اند که انسان، نقاشی آنها را کشید. از سوی دیگر حیوانات در آثار بزرگ ادبی ایران و جهان همواره تمثیلی از صفات انسانی بوده‌اند. من به سراغ حیوانات رفتم که هم جذابیت بصری کار بالا رود و هم لایه‌های معنایی افزاینده یابد.

ک پس از «Dog motion» شما مجموعه‌ای دارید که «-Heavy shad-، مجموعه‌ای با غلبه رنگ قرمز و فضایی تهدیدآمیز نام دارد.

من اتوهای این مجموعه را زمانی زدم که مشغول کار روی طراحی‌هایم

تجسمی

اینکه آثار چه نقاشی را می‌خواهم بکشم، نگاه نکردم، بلکه برای من نقاشی مهم بود. گفتم این صورت را دوست دارم و آن را نقاشی کردم.

ک یکی از بارزترین خصوصیت‌های آثار شما تکنیک خلق آنهاست. در مورد تکنیک بیشتر توضیح دهید؟
نقاشی‌هایی که در وهله اول می‌کشتم، بسیار بزرگ و بازشده‌اند، نقاشی یک‌جور آزادی خاص خودش را دارد. اصولی را رعایت نمی‌کنم. ولی ضمن اینکه اینقدر بی‌دروپیکر و بزرگ می‌کشتم، هرفیگوری خاصیت و نور خاص خودش را دارد و سعی می‌کنم آن را در تمام جزئیات رعایت کنم. ممکن است چشم‌ها یکی سمت راست و یکی سمت چپ مثلاً با یک فاصله ۶۰سانتیمتری باشد، ولی نورشان را حفظ می‌کنم. وقتی نقاشی تمام شد اجزای جداکنیده‌شده را به هم می‌رسانم، یعنی از یک‌طرف چشم و از طرف دیگر بینی را می‌گیرم و به‌هم می‌رسانم، منتها چون مچاله‌کردن تداعی عصبانیت می‌کند، نماد این است که با خشم کاری را انجام می‌دهیم ولی در مورد این آثار اینطور نیست. وقتی زمان مچاله‌شدن می‌رسد، آرام‌آرام و دزدرده اجزا را کنار هم می‌گذارم. سعی می‌کنم نه کاغذ آسیب ببیند و نه نقاشی؛ چون با کمی بی‌دقتی می‌تواند نابود شود. من دوست دارم، اثر آنطور که می‌خواهم باشد نه یک اتفاق صددرصد. من در واقع در این آثار سهیم هستم. اتفاق خودش رخ می‌دهد ولی من می‌خواهم ۵۰درصد اثر باشم و حتی الان در این مجموعه ۸۰درصد من هستم و ۲۰درصد اتفاق است که آن را هم دیگر نمی‌توانم کنترل کنم. این آثار روی کاغذ خلق می‌شوند. نخست روی کاغذ، رنگ اکریلک غلیظ می‌گذارم و بعد از خشک‌شدن درست شبیه پلاستیک می‌شود و این متزیال به پاره‌نشدن کاغذ کمک می‌کند تا حالت انعطاف بیشتری داشته باشد.

ک در این میانه البته موثالیزا نسبت به سایرین صورت‌ش با صدمه‌دیدگی بیشتری روبه‌رو شده است، آیا تصور ماست یا عمدی در پشت این کار است؟
من اینطور نخواستم، اما اینگونه شده است. تقصیر خودش است، حرف راجع به او زیاد می‌زند کار هم در موردش انجام می‌دهیم و اتفاقات عجیب‌وغریب برایش می‌افتد. اینکه می‌گویم من اینگونه نخواستم واقعاً یک جاهایی تصادف و ناخودآگاه حاکم است. من نمی‌توانم زیاد کاری کنم، درواقع تا جایی از من کار برمی‌آید که بدانم آن اثر زنده می‌ماند و نمی‌میرد، بنابراین اگر کار را زیبا دریابم نمایشش می‌دهم و غیر آن، حذفش می‌کنم.

ک آیا مچاله‌ها به امضای محمد حمزه تبدیل شدند؟
نمی‌دانم، یک نقاش اصلاً به این چیزها فکر نمی‌کند. بعضی افراد می‌پرسند سبک آثارتان چیست؟ من نمی‌دانم سبک من چیست، من دنیا را اینطور می‌بینم. منتقد نیستم که بخوام اسم بگذارم. فکر می‌کنم هر کاری که من بکنم امضای من است. لباس پوشیدن، نوع حرف‌زدنم و نقاشی‌ای که می‌کشم امضای من است.



تحت عنوان «City» بودم که البته حیوانات هنوز در آنها وجود نداشت. در تاریخ ما برهه‌های زمانی‌ای وجود دارد که هیچ‌گاه فراموش نمی‌شوند و تأثیری شگرف بر زندگی مردم می‌گذارند. من تأثیر این شرایط را بر مردم احساس می‌کردم به شکلی که مردم دیگر جایی در زمین و آسمان ندارند و به همین دلیل این مجموعه را با این فضا خلق کردم. به‌طورکلی مردمی که در خاورمیانه زندگی می‌کنند، قرن‌هاست همواره در این شرایط زندگی کرده و می‌کنند. در سال‌های اخیر این عدم‌تعادل در اغلب کشورهای این منطقه احساس شده است و این رویدها همچنان ادامه دارد. در این کارها نوعی احساس خطر وجود دارد. به نظر من با وجود اینکه این اتفاقات در کشور ما رخ نداده، اما متأثر از اتمسفر منطقه، از کودکی به شکلی بزرگ شده‌ایم که همیشه دچار عدم تعادل هستیم و این در همه ما وجود دارد، ما هیچ‌کاری را به تنهایی نمی‌توانیم انجام دهیم و برای انجام هرکاری به تأیید دیگران نیاز داریم. حتی وقتی به آدم‌ها نگاه می‌کنید، متوجه می‌شوید که آنها از راه‌رفتن خود نیز مطمئن نیستند و درست راه نمی‌روند. این محدود به انسان‌ها نیست و حیوانات نیز در این مجموعه همین احساس عدم امنیت را دارند.

ک در این مجموعه همه پرسوژه‌های اصلی در حال تهدیدشدن هستند، چه از سوی انسان‌های دیگر و چه از سوی کرکس‌هایی که در تابلوها وجود دارند...

من به این دلیل کرکس را انتخاب کردم که تنها پرنده‌ای است که می‌تواند هم در آسمان و هم روی زمین تهدیدکننده باشد. اندازه این پرنده نیز بسیار بزرگ و شبیه پیرمردی است که پالتوی بزرگی روی دوش انداخته و به شکلی عصبی راه می‌رود.

ک در کارهای این مجموعه همه چیز خیلی دراماتیک به‌نظر می‌رسد.

داستان‌گویِ ما دوست دارم؛ ممکن است برخی از این داستان‌ها از اتفاقات روزمره‌ای نشأت گیرد که پیرامون ما رخ می‌دهد. به‌عنوان مثال شکل برده‌داری که گروه داعش در حال رواج‌دادن آن است، در قرن ۲۱ بسیار غیرقابل باور و ترسناک است. این داستان‌ها به روایت آنچه می‌خواهم در کارهایم بگویم و ترکیب‌بندی آن آثار بسیار کمک کرده است. از سوی دیگر بسیاری اتفاقات در جهان به شکل دروغین و با صحنه‌پردازی‌های ساختگی به مردم گفته می‌شود به همین دلیل وجود صحنه‌های چیدمانی و نمایشی به شکل ناخودآگاه در کار من پدید آمده است.

ک یکی از عناصر اصلی آثارتان در گالری شکوه، حیوانات ترکیبی است؛ این حیوانات چگونه شکل گرفته‌اند؟

انسان همیشه در حسرت موجوداتی ماورایی بوده است که به‌نوعی دارای تکامل باشند. این موضوع در مکان‌های باستانی و حیوانات چندانکه‌ای که به شکل سرستون در آنها وجود دارد، قابل مشاهده است. رسیدن به یک اسطوره یا حیوان چندانکه برایم جذاب بوده است. یک‌بار برای کاری اتود می‌زدم تا کیوتری بکشم، بعد متوجه شدم این پرنده به شکل کابوس‌واری پدید آمده است، حالت تهاجمی دارد و ترکیب گربه و کبوتر برای آن مفهومی که می‌خواستم بیان کنم، بهتر است. به این شکل حیواناتی از این‌دست در کارهایم بیشتر شد. گاه حتی برای بیان خوی‌های انسانی مختلف به یک حیوان چندانکه می‌رسم که ترکیبی از چندخصوصیت مختلف است. این شیوه باعث می‌شود به‌نوعی خلاصه‌گویی هم در کارم پدید آید و با عناصر کمتری یک مفهوم را بیان کنم.

ادامه از صفحه ۱۰

سیب سپاه مرگ

آقای‌شیروانلو به من قصه «هفت‌شهر» را داد و من با دیدن کتاب‌های والت‌دیسنی و... این فیلم را ساختم. نقاشی‌های این فیلم خیلی خوب بود هرچند از نظر ساختار سینمایی عیب‌های خیلی زیادی داشت. برای فیلم‌دوم مطالعه بیشتری کردم و با سینما بیشتر آشنا شدم.

ک چندوقت بعد فیلم دوم را ساختید؟

با یک‌سال فاصله. آقای‌سماکار قصه‌ای به من داد و من نمی‌دانستم سناریست با قصه‌گویی خیلی فرق دارد. به همین دلیل در فیلم دومشتم «سناریست: حسین اسمانگار» که بعداً سناریو فیلم در نیویورک جزو بهترین‌های سال شناخته شد. در سینمای خارجی هم معمولاً قبل از نمایش فیلم اصلی یک فیلم کوتاه می‌گذارند که فیلم گلبران قبل از نمایش یک فیلم خیلی معروف پخش شد و بعد از «من آتم که» فیلم «رخ» را ساختم. بین همه فیلم‌هایی که می‌ساختم یک‌تسلسل وجود داشت. این فیلم در آمریکا از میان دوهزارفیلم جایزه اول را گرفت و سال۱۹۷۵جزو بهترین فیلم‌های کوتاه سال در فستیوال لندن شناخته شد.

فیلم بعدی‌ام «ملک خورشید» بود و در ادامه از داستان‌های شاهنامه «زال و سیمرغ» را انتخاب کردم. اولین‌باری که کسی از پرسوژه‌های خیلی ایرانی استفاده کرد، من نبودم و با ریش‌های پیچ‌دار و لباس‌های خاص این ایرانی‌بودن را در «زال و سیمرغ» نشان دادم. بعد از آن انقلاب شد و می‌خواستم در مورد فرش ایرانی فیلم بسازم اما چون این نوع آثار بازدمی مالی زیادی ندارد، چندسالی فیلم‌سازی انیمیشن دچار وقفه شد و من هم این رشته را کنار گذاشتم. من حدود ۴۰جایزه بین‌المللی و داخلی برای تصویرسازی و فیلم‌گرفته‌ام و فیلم «من آتم که» باعث شد با فضای سورئال آشنا شوم و گفتم موقعیت خوبی است که نقاشی سورئال انجام دهم و از سال۱۳۵۶ سورئال را شروع کردم.

ک در عین ظرافت و رنگ‌های گرمی که در کارهایتان هست، اما انکار خشونت و غمی‌هم در آثارتان نهفته است. خودتان این موضوع را قبول دارید؟

از تاریخ الهام گرفته‌ام. همه به من می‌گویند سربازهای جنگی با کلاهخود می‌کشم. انسان اصولاً جنگ‌جوست. از وقتی که به دنیا می‌آید برای شیرخوردن می‌جنگد تا وقتی که عاشق می‌شود و حتی برای وطنش می‌جنگد و تا روز آخر برای ادامه زندگی‌اش می‌جنگد. برای همین من سراغ سربازهای جنگ‌جورفته‌ام که آلمان‌های جنگ مثل خونریزی را ندارند اما یکی از سمبل‌های کارهای من سیب است. سیب آبی برای من نشانه آزادی، سیب قرمز علامت عشق و سیب سیاه نشانه مرگ است.

ک شما را با کاتکوس‌هایتان نیز می‌شناسند. چطور آنها خلق شدند؟

به قول آقای‌کیارستمی اگر کارهای من را از خیابان ولیعصر واقع در میدان تجریش تا میدان راه‌آهن بپیمین، حتماً دوطرف خیابان را پر می‌کند چون خیلی پرکار هستم. چندسال قبل کارهای جدیدی مثل شطرنج‌هایی که برگرفته از فیلم «رخ» هستند، ساختن یا گيوه‌های مخصوصی را که از لندن می‌خرم بعد از کهنه‌شدن، به پرند تبدیل می‌کنم. در واقع از هرچیزی که به‌نظر بیاید، بدرد نمی‌خورم، استفاده می‌کنم. یک‌روز به باغ یکی از دوستانم رفته بودم و دیدم در گوشه‌باغ، یک سری گلدان قرار دارد که دور ریختنی هستند. حدود ۵۰۰گلدان شکسته و کهنه را به خانام بردم و با آنها این کاتکوس‌ها را ساختم. تعدادی از این گلدان‌ها برگرفته از طرح‌های سبیلک است. همه می‌گویند اینها کاتکوس هستند و من‌هم قبول کردم. من روی تابلوهایم هیچ‌وقت اسم نمی‌گذارم و معتقدم؛ بیننده هربرداشتی از کارهایم دارد، داشته باشد. او می‌تواند سوار اسب نقاشی‌هایم شود و بتازد.

پالت

مهران اینانلو، مبدع «تفکیک رنگ»

خطر مرگ از بیخ گوش «معرق» گذشت

شرق: مبدع سبک «تفکیک رنگ» در معرق معتقد است؛ این رشته در چندسال اخیر از خطر مرگ نجات پیدا کرده و به‌سمت رونق رفته است. او البته بی‌توجهی به بازار و جایگاه معرق را نشانی از درک‌نشدن آن از سوی مردم نمی‌داند.

نمایشگاهی از آثار مهران امیر اینانلو با عنوان «رستاخیزچوب» از شنبه، ۲۰دی در مرکز هنرپژوهی نقش جهان برگزار شده است. اینانلو در این نمایشگاه ۱۸ اثر از معرق‌های خود را که مربوط به دوسال اخیر هستند، به نمایش گذاشته. او یکی از هنرمندانی است که در سال۱۳۷۲ توانست سبک «تفکیک رنگ» را در «جامعه‌مخترعین و مبتکرین» به نام خود ثبت کند. در این سبک یک رنگ مانند قرمز از توانلیته‌های مختلف رنگ عنابی تیره به‌سمت روشن روی چوب اجرا می‌شود و او از آن زمان تاکنون با تدریس در دانشگاه‌های مختلف باعث توسعه و گسترش این شیوه شده است. اینانلو با بیان اینکه تعدادی از آثار ارایه‌شده در این نمایشگاه متعلق به طراحان دیگر است، به «شرق» گفت: «۱۲ اثر دیگر، طراحی‌های مردم هستند. من ساکن ایران نیستم و به همین دلیل وطن همیشه برایم حالتی نوستالژی دارد. این ۱۲ کار نیز برگرفته از چنین مفهومی هستند.»

او افزود: «علیرضا اسفندیاری یکی از دوستان شاعر من است که بعد از دیدن کارها، شعرهایی با الهام از مضمون این معرق‌ها را سرود. این شعرها در کنار تابلوها نصب شده است.»

به‌گفته اینانلو، طرح‌های معرق در گذشته به‌صورت کپی از طراحی‌های دیگران یا برگرفته از مینیاتور بودند و با توجه به این نکته، بیان احساسات و حالت هنرمند نقشی در آن نداشته است درحالی که این آثار بیانی از وضعیت و احساسات او هستند.

او که علاوه‌بر برگزاری دو نمایشگاه انفرادی در کاخ‌موزه سعدآباد و نگارخانه اثر تا به حال آثارش در کشورهای همچون چین، قطر، پاکستان، مالزی و عمان به نمایش درآمده است، در مورد وضعیت معرق گفت: «تا ۱۲۰۰سال قبل، معرق اصلاً وضعیت خوبی نداشت و حتی می‌توان گفت در حد مرگ بود اما الان خیلی پیشرفت کرده است که مهم‌ترین دلیل آن به‌غیر از برگزاری نمایشگاه‌های صنایع دستی در کشور، برگزاری نمایشگاه نگاره‌های چوبی در سال۷۷ بود که از سوی سازمان میراث فرهنگی به همت عبدالحمید شریف‌زاده پیدا کرد تااینکه دچار یک وقفه چهارساله شد اما بار دیگر از سال گذشته آغاز به کار کرده است.»

او در توضیح تأثیر برپایی این نمایشگاه افزود: «نمایشگاه نگاره‌های چوبی در گسترش و بالابردن کیفیت معرق بسیار مهم بود و از آنجاکه به‌صورت رقابتی برگزار می‌شد، رونقی را در این رشته به وجود آورده بود.»

او همچنین درباره میزان توجهی که درحال‌حاضر به معرق وجود دارد، عنوان کرد: «در گذشته بسیار به این رشته بی‌توجهی شده بود اما چندسالی است که وضعیت معرق بهتر شده و حداقل می‌توان گفت این هنر زنده مانده و رونق پیدا کرده است.»

این هنرمند سپس به وضعیت تدریس این رشته در دانشگاه‌ها



اشاره کرد: «رشته‌های صنایع دستی به روش‌های استاد- شاگردی و آکادمیک هستند. در کشورهای غربی این دو شیوه با هم ادغام شده‌اند اما مشکل ما این است که هنوز نتوانسته‌ایم پیوندی میان روش تجربی و دانشگاهی برای معرق ایجاد کنیم. در بخش عملی، استنادانی با مهارت بالا داریم که آشنایی زیادی با مباحث تئوری ندارند و در مقابل استادانی داریم که مهارت عملی زیادی ندارند.»

او همچنین در مورد جایگاه معرق در کشورهای دیگر گفت: «من در عمان زندگی می‌کنم. آنها استقبال بسیار خوبی از آثار ما دارند اما این موضوع به منزله آن نیست که درکی از این هنر دارند در صورتی‌که ایرانی‌ها در کالایی از این کار دارند بنابراین نبود رونق در بازار معرق ایران نشان از درک‌نشدن این هنر در کشورمان نیست.»

امیر اینانلو، فارغ‌التحصیل رشته صنایع دستی و دارنده مدرک درجه‌یک هنری در رشته معرق چوب است. شرکت در دومین دوره نمایشگاه نگاره‌های چوبی و انتخاب اثر برگزیده در سال۱۳۷۸، شرکت در دومین دوره نمایشگاه نگاره‌های چوبی و انتخاب به‌عنوان یکی از سه استاد برگزیده در سال۱۳۷۹، کسب رتبه اول نمایشگاه سال حضرت‌علی(ع) از سوی سازمان میراث فرهنگی در سال۱۳۷۹، کسب رتبه اول نهمین نمایشگاه قرآن کریم، شرکت در چهارمین نمایشگاه نگاره‌های چوبی و کسب عنوان استاد برگزیده در سال۱۳۸۰، شرکت در نمایشگاه گروه DA در اسلام‌آباد پاکستان و شرکت در نمایشگاه بازی‌های آسیایی دوحه قطر در سال۱۳۸۵ بخشی از فعالیت‌های او هستند.

نمایشگاه «رستاخیز چوب» تا اول بهمن، همه‌روزه به‌جز پنجشنبه‌ها و جمعه‌ها از ساعت ۱۰ تا ۱۶ در مرکز هنرپژوهی نقش جهان به نشانی خیابان ولیعصر (عج)، بالاتر از خیابان شهیدبهشتی، شماره ۲۱۶۹ درحال برگزاری است.

